

جهانی شدن و اثرات آن

دکتر ابوالقاسم طاهری

(عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

جهانی شدن که در زبان فرانسه "Mondialisation" و در زبان انگلیسی، معادل "Globalisation" است، عبارت از روندی چندشکلی است که وابستگی متقابل میان منطقه‌های جهان و جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را به وجود می‌آورد. تعادل‌های درونی و گونه‌گونی‌های تمام جامعه، اعم از بسیار پیشرفته و عقب‌مانده در این روند، عمیقاً دگرگون می‌شود. برخلاف آن چه که تصور می‌شد، جهانی شدن پدیده‌ای صرفاً اقتصادی نیست بلکه تمام جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زندگی بشر را دربر می‌گیرد. مارتین آلبرو، جهانی شدن را فرایندی که براساس آن، تمام مردم جهان در یک جامعه جهانی واحد به هم می‌پیوندند، تعریف می‌کند. واژه جهانی شدن از جهاتی مفهومی کاملاً جدید و از لحاظی مقوله قدیمی به شمار می‌رود. بسیاری از انگاره‌های جهانی شدن، به شکل آرمان خواهانه آن، مانند همبستگی انسانها، حقوق بشر، برابری، برادری، عدالت جهانی و از قرن‌ها پیش، توسط علمای اخلاق، حقوقدان‌ها، رهبران و

سیاستمداران، مطرح است. ظهور این پدیده، باعث بروز تحرک شگفت‌انگیز اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ارزشی شده و ضمن کاهش فاصله زمان و مکان، تفاسیر جدیدی از سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دولت، اقتدار، امنیت و غیره به دست می‌دهد.

جهانی شدن فرآیندی درازمدت، از قرن ۱۶ و ظهور سرمایه‌داری مرکانتیلیسم، آغاز و در دهه ۱۹۹۰ به میزان فرآیندی واژه جهانی شدن درگفتمان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به چشم می‌خورد متداول شد. ولی پیشینه تاریخی آن به گذشته برمی‌گردد. اتفاقات قابل توجه‌ای، نظیر طراحی اولین خط تلگراف (۱۸۶۴) - ایجاد اولین سازمان بین‌المللی با اتحادیه جهانی تلگراف (۱۸۸۴)، اولین ارتباط بین‌المللی تلفن بین لندن و پاریس (۱۸۹۱) - ایجاد اولین برنامه خدمات فراملی هوایی (۱۹۱۹) اولین پخش رادیوئی بین‌المللی (۱۹۳۰) - تأسیس سازمان ملل (۱۹۴۵) - اولین رایانه بین‌المللی دیجیتال (۱۹۴۶) - اولین خط تلفن بین‌المللی (۱۹۵۶) - استفاده از اولین ماهواره ارتباطی (۱۹۶۲) - انتشار کتاب دهکده جهانی توسط مک لوهان (۱۹۶۵) - اولین شبکه رایانه‌ای (۱۹۶۹) - اولین کنفرانس مسائل محیط زیست جهانی توسط سازمان ملل متحد - اولین ماهواره پخش مستقیم (۱۹۷۶) - استفاده از فیبر نوری (۱۹۷۷) - انتشار کتاب موج سوم توسط الوین تافلر (۱۹۷۸) - ایجاد اینترنت (۱۹۹۱) و اتحادیه پولی یازده کشور اروپائی (۱۹۹۸) و غیره، همگی از پیش‌زمینه‌های بروز پدیده‌ای است که آثار عظیمی بر جای گذارده‌اند و هرچه می‌گذرد شدت و قدرت آن افزوده می‌شود.

شاید بتوان گفت یکی از دلایل توجه اندیشمندان به جهانی شدن، وقوع تحولات متعدد در سالهای اخیر است. در حال حاضر، بشریت در یکی از مقاطع بحرانی حیات خویش به سر می‌برد که نمی‌تواند نسبت به بحرانهای مختلف و اثرات آن و همچنین تحولات بین‌المللی بی‌اعتنا باشد و این تفکر زیبا را در ذهن‌ها برمی‌انگیزد که در پرتو این روند، بشریت بیش از پیش به هم نزدیک می‌شود و پیوندهای تازه و زنده‌ای برقرار می‌کند که در تحلیل نهایی، باعث تکلیف روابط انسان‌ها و گره‌گشای بی‌سامانی‌ها، دردها و مشکل‌های روزافزون کنونی خواهد بود. اکنون، این مفهوم نقش بسیار مهمی در

مسائل سیاسی ایفا می‌کند و به مفهومی کلیدی برای بسیاری از اصول دانشگاهی شده است. به کمک این مفهوم، می‌توانیم جایگاه جهان سوم را در سیستم جهانی و نظام بین‌المللی کنونی درک کنیم و به عبارت دیگر به درک روشن و مشخص از رابطه شمال و جنوب نائل شویم.

اگر روند جهانی‌سازی را به عنوان نوعی شیوه رفتاری مورد مذاقه قرار دهیم، با پدیده‌هایی که در گذشته رخ داده به خصوص علت عقب‌ماندگی و عدم توسعه ارتباط پیدامی‌کند. جهان‌گشایی و مستعمره‌سازی توسط دولتهای بزرگ، گامی در جهانی‌سازی و همگرایی بود ولی مستعمره‌زدایی آن را ناکام کرد. عده‌ای از صاحب‌نظران نیز معتقدند که چهره واقعی جهانی شدن امروزی، هنوز پنهان است که نه تنها مژده‌رهایی می‌دهد، بلکه ایجاد زنجیره‌های تازه‌ای به بند کشیدن و بی‌خوابی نمودن بشریت به نفع شمار اندکی از خداوندان زر و زور در پهنه گیتی است. اکنون هدف جهانی‌سازی اقتصادی از طریق تزریق اقتصاد خارجی به دیگر کشورها، به ناسیونالیسم اقتصادی در این مناطق تبدیل شده و به ناهمگونی جهانی‌سازی تبدیل شده است. دولتهای جهان سوم‌سازی، براساس تجربیات خود از فشار دولتهای استعمارگر، دارای نوعی فرهنگ دوگانه هستند که ناشی از تأثیرات داخلی و خارجی است و در تحلیل‌های خود به طور رادیکال‌سازی و سنتی‌جهت‌گیری می‌کنند و آنچه در این میان، مانع است وجود عوامل فرهنگی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی است که در مناطقی نظیر آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین وجود دارد و به نظر آنان تفکر جهان‌سازی بازگشتی دوباره به نظرات سنتی استعمار و امپریالیسم است.

امروزه، تفکر مدرنیزاسیون یکی از اصول جهانی شدن است و مفهوم آن لزوماً مترادف با غربگرایی نیست. بلکه نوعی روند دوگانه همگرایی فرهنگی و ساختارهای اجتماعی است. در قالب اقتصاد، روند جهانی شدن، چارچوب مناسبی برای تقلیل فعالیت‌های جهانی و روشی برای تفکر درباره رشد نظام بین‌المللی فراهم می‌کند که بر پایه روابط شمال و جنوب و نه لزوماً غربگرایی استوار است.

جهانی شدن، مفهومی است که علاوه بر القاء هنجارهای خود به نظام بین‌المللی به هنجارسازی جدیدی دست زده و نوعی نگرش ساختاری را پدید آورده است. به بیان ساده، جهانی شدن روندی است که در خلال آن ارتباطات متقابل میان جوامع به گونه‌ای افزایش یافته که وقایعی که در بخشی از جهان رخ می‌دهد نقاط دیگر را تحت تأثیر خود قرار داده و از آنها تأثیر می‌پذیرد.

ویژگی‌های مهم جهانی شدن^۱

جهانی شدن در پنج ویژگی کلی زیر قابل بیان است که در اصل تلفیقی از نظریات گوناگون است.

۱- ویژگی اول جهانی شدن، کم شدن فاصله جغرافیایی میان جوامع بشری است. این خصوصیت، بیانگر پدید آمدن نوعی نظم جدید در جامعه بشری مبتنی بر خلاقیت و قدرت انسانی است، و جهان، دیگر محل انجام رقابتهای قدرتهای بزرگ نمی‌باشد.

۲- ویژگی دوم جهانی شدن، توسعه علوم تکنولوژی است که انسان را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک کرده است. برخی از این دستاوردهای تکنولوژیک نظیر تلفن، نامبر، اینترنت، پست الکترونیکی، و... در عمل باعث کم شدن فواصل میان انسانها گردیده است.

۳- ویژگی سوم، ظهور نوعی فرهنگ جهانی بر مبنای برخی عوامل بین‌المللی است. برخی از این عوامل عبارت از زبان (به خصوص تأثیر زبان انگلیسی)، اقتصاد، علوم و تکنولوژی (به عنوان مثال در زمینه‌های پزشکی و رایانه)، متغیرهای فرهنگی در نتیجه رشد وسایل ارتباط جمعی نظیر رادیو، تلویزیون و ماهوارهها، و رشد ضمنی نوعی متغیرهای مذهبی در جهان است.

۴- ویژگی چهارم جهانی شدن، رشد غربگرایی در جهان به دلیل برخی متغیرهای نظیر زبان، علم و تکنولوژی، اکنون پیوسته در نقاط مختلف جهان صحبت از نوعی فرهنگ غربی است که فرهنگ محلی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است.

۵- پنجمین ویژگی جهانی شدن، کم شدن توجه به مسائل نظامی نسبت به گذشته است. اکنون همگان دریافته‌اند که در صورت رخ دادن یک جنگ تمام عیار، این جنگ برنده‌ای نخواهد داشت. درسی که از جنگ سرد آموخته شد، امکان نابودی کلیه جوامع بشری در صورت وقوع جنگ در جهان است. همین آگاهی جهانی نسبت به جنگ، باعث شدت یافتن فعالیت‌های صلح محور نسبت به گذشته است.

دیدگاه‌های مختلف راجع به جهانی شدن

کو تکوویچ وکلز^(۱)

او جهانی شدن را برای توصیف روندی به کار می‌برد که اقتصاد جهانی، نیروهای سیاسی و فرهنگی به سرعت کره زمین را زیر نفوذ قرار می‌دهند و به خلق یک بازار نوین جهانی، سازمان‌های سیاسی فراملی جدید و فرهنگ جهانی تازه می‌پردازد. بر این باور دورنمای جهانی شدن، توسعه بازار جهانی سرمایه‌داری، زوال دولت ملی، گردش پرشتاب تر کالا، مردم، اطلاعات و شکل‌های فرهنگی است.^۲

جیمز اچ میتلمن

فرآیند کنونی جهانی شدن مانند اقتصاد جهانی دهه ۱۹۳۰ نمایانگر گسترش بی سابقه بازار، همراه با اختلالات ساختاری گسترده‌تر است. منظور از جهانی شدن، فشردگی جنبه‌های زمانی و مکانی روابط اجتماعی است که به نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک کشور در کشور دیگر منجر شده است. جهانی شدن که یک نظام ترکیبی است، کنش متقابل را در میان دولتهای ملی تشدید می‌کند. علی‌رغم این که جهانی شدن را نوعی نیروی همگون‌ساز به شمار می‌آورند، این فرایند به اشکال مختلف با شرایط مختلف و اشکال مختلف با شرایط محلی، آمیخته می‌شود و تفاوت‌های چشمگیر میان صورت بندیهای اجتماعی پدید می‌آورد. اساساً، جهانی شدن پیامد انباشت سرمایه

است اما از جهات مهمی که با گرایشهای مطرح شده از سوی نظریه پردازان تقسیم کار بین‌المللی و تقسیم کار جدید بین‌المللی متفاوت است و در عین حال آنها را نیز دربر می‌گیرد.^۳

دیدگاه آنتونی ماکفرو

آنتونی ماکفرو، در کتاب خود تحت عنوان "تأثیر بررسی جهانی" معتقد است چهار روند اساسی در جهانی شدن به شرح زیر است:

۱- رقابت میان قدرتهای بزرگ

۲- نوآوری تکنولوژیک

۳- جهانی شدن تولید و مبادله

۴- تجرد و نوگرایی (مدرنیسم)

جهانی شدن را شامل مواردی همچون سازماندهی دوباره تولید، عبور صنایع از مرزها، ایجاد بازارهای ملی (تأمین بودجه و سرمایه)، مبارزه و درگیری میان مجموعه‌های متخصص، تشابه و همانندی کالاهای مصرفی در کشورهای گوناگون جهان و... می‌شود. بنابراین، به زعم وی دشوار است که همه این ویژگیها را در قالبی واحد بگنجانیم و به علت تنوع و ابعاد گوناگون جهانی شدن، و نیز به این دلیل که مفهوم جهانی شدن میان سطوح گوناگون مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ، و ایدئولوژی ارتباط برقرار می‌کند، هنوز زود است که تعریفی کامل از این پدیده ارائه شود.^۴

دیدگاه ژاک دلور

به اعتقاد او، درگیریهایی آینده به وسیله عوامل جهانی فرهنگی، نه عوامل اقتصادی و ایدئولوژیکی شعله‌ور خواهند شد. پس غرب نیاز دارد که نسبت به باورهای مذهبی و فلسفی دیگر تمدنها و شیوه نگرش دیگر ملتها به منافع خود، شناخت عمیق‌تری پیدا کند و مشترکات موجود فرهنگها را بشناسد. و یا رابرت کوهن و جوزف نای معتقد است که

شبکه‌هایی از وابستگی متقابل در مسافت‌های چند قاره‌یی را دربر می‌گیرد. ارتباط بین این شبکه‌ها به واسطه جریان‌ها و تأثیرهای سرمایه و کالا، اطلاعات و عقاید، مردم و نیروهای نظامی به علاوه مواد بیولوژیکی صورت می‌پذیرد. جهانی شدن به افزایش جهان شمولی اشاره دارد.^۵

مک لوهان

مک لوهان در زمینه جهانی شدن می‌گوید، در پرتو وسایل ارتباطی الکترونیک، چهره کار و زندگی اجتماعی دگرگون می‌شود، جوامع و ملت‌ها به هم نزدیک می‌گردند و در نهایت، دهکده‌ای به پهنای کره زمین پدید می‌آید که او آن را اصطلاحاً دهکده جهانی^۶ می‌نامد.

مک لوهان در زمینه مقاومت در برابر تکنولوژی می‌گوید: اگر بخواهیم در باور کارکردهای جدید تکنولوژی، گرایش‌های سنتی خود را حفظ کنیم، فرهنگ سنتی ما همانند فرهنگ اسکولاستیک^۷ قرن شانزدهم، در نهایت از میان خواهد رفت. اگر پیروان اسکولاستیک با فرهنگ شفاهی پیچیده‌شان، تکنولوژی گوتنبرگ را درک کرده و پذیرا شده بودند و آموزش شفاهی خود را با آموزش نوشتاری تلفیق می‌دادند، از نابود شدن کامل خود جلوگیری می‌کردند و میدان را صرفاً برای آموزش متون دیداری خالی نمی‌گذاشتند.

به طور خلاصه در جهت جهانی شدن می‌باید حوزه‌های مختلف علوم را مورد بررسی قرار داد که در این میان، حوزه جامعه‌شناختی، سیاسی و اقتصادی از دیگر حوزه‌ها شاخص‌تر است.

حوزه جامعه‌شناختی

اگر به این اصل اعتقاد داشت باشیم که نوعی روند جهانی در گفتمان کلیه روش‌های علوم اجتماعی به چشم می‌خورد. به طور مسلم مسلماً نخستین حوزه‌ای که این روند

باید در آن مورد بررسی قرار گیرد، حوزه جامعه‌شناسی است. در این راستا اندیشه سه تن از جامعه‌شناسان برجسته، یعنی رونالد رابرتسون^(۱)، دیوید هاروی^(۲) و آنتونی گیدنز^(۳) حائز اهمیت است.

رونالد رابرتسون

به طور کلی، نوشته‌های رونالد رابرتسون بر جریان متعارف نظریه اجتماعی از جامعه، به عنوان یک سیستم اجتماعی استوار است. نظریه سیستم اجتماعی در ابتدا توسط آنتونی پارسونز مطرح شد که جامعه را در قالب چهار زیر سیستم بیان می‌داشت^۱. این چهار سیستم از لحاظ کارکردی با یکدیگر همکاری کرده و در نهایت یک هدف کلی را پدید می‌آورند.

چهار زیر سیستم مورد نظر و کارکردهای آنان به شرح زیر است:

- ۱- اقتصادی دارای کارکرد انطباقی
- ۲- سیاسی دارای کارکرد بسیج برای اهداف جمعی
- ۳- اجتماعی دارای کارکرد همگرایی
- ۴- فرهنگی مهیاکننده سیستم ارزشی حاکم که باعث می‌شود تا سیستم توانایی باز تولید خود را داشته باشد.

به اعتقاد رابرتسون، ما در سطح جهانی به وضوح شاهد روند ایجاد یک سیستم اجتماعی بوده‌ایم. در حوزه اقتصادی، شاهد ظهور سرمایه‌داری و جهان مدرن، به دلیل رشد شبکه‌های تولید و تجارت جهانی هستیم. در سطح زیر سیستم سیاسی هم، شاهد سازمانهای بین‌المللی و شرکتهای چند ملیتی بوده‌ایم که هدف آنان بسیج برای اهداف بین‌المللی و جهانی است.

رابرتسون در کتاب خود در سال ۱۹۶۷^۹ بیان می‌دارد که عمده منابع موجود و حل

1- Ronald Robertson

2- David haevy

3- Anthony Giddins

نشدنی در روند جهانی شدن، که در آن زمان تحت عنوان مدرنیزاسیون جوامع در قالب نظام بین‌المللی عنوان می‌شد، وجود شکافهای فرهنگی است که مانع توسعه سیستم است. سه شکاف عمده عبارت، شکافهای مذهبی، به عنوان مثال، میان اسلام بنیادینگرا و مسیحیت که بعدها در قالب نظریه برخورد تمدنها توسط هانتینگتون بیان شد، شکاف حقوقی و دیپلماتیک میان حکومتهای مطلق‌گرا که در دهه ۱۹۶۰ شاهد پراکندگی آن می‌باشیم، و شکاف صنعتی میان فرهنگ و هنجارهایی که صنعت تولید می‌کند، نظیر عقلانیت، فردگرایی، حاکمیت غیرفردی، و هنجارهای فرهنگ غیرصنعتی، نظیر اقتدارگرایی، حکومتهای جمعی و فرهنگ پویولیستی، حاکمیت ارزش‌ها است. به طور کلی شکاف میان شمال و جنوب.

اما، رابرتسون در اثر جدید خود عقیده دارد که پنانسیل‌هایی برای کم شدن این شکافها وجود دارد^۱. جهانی شدن در سطح فرهنگی به دو دلیل کلی ایجاد شده است:

- ۱- کوچک و متراکم شدن جهان.

- ۲- پدید آمدن نوعی آگاهی جهانی.

عامل اول به دلیل وابستگی متقابل در اقتصاد و نزدیک شدن اعضای نظام بین‌المللی به یکدیگر، و دیگری به دلیل گسترش روزافزون سیستم‌های ارتباطات جهانی است. کوچک و متراکم شدن جهان، پدیده جدیدی نمی‌باشد و در گذشته هم شاهد آن بوده‌ایم، اما مسئله آگاهی جهانی پدیده جدیدی است. آگاهی جهانی به این مفهوم است که مردمان در سراسر جهان دارای گفتمان‌های یکسان هستند، از لحاظ نظامی در یک نظم مشخص قرار دارند، و از لحاظ اقتصادی بین‌المللی می‌اندیشند. صحبت از هنجارهای جهانی حقوق بشر، صلح جهانی، حفاظت از جهان در برابر خطرات محیط زیست، و به طور کلی تمامی اموری است که مردمان جهان به طور یکسان از آن بهره‌مند می‌شوند.

بنابراین، از دیدگاه رابرتسون، جهانی شدن به مفهوم بالا رفتن حجم وابستگی، گسترش سرمایه‌داری، مدرنیت و آگاهی فرهنگی است.

دیوید هاروی

او در نظریه خود در باب جهانی شدن از تئوری زمان و فضا استفاده می‌کند. بحث اصلی او در این نکته است که زمان و فضا چارچوب عمل هستند و هر ماهیتی، زمان و فضای خاص خود را دارد. بر مبنای این دو عامل، می‌توانیم دریابیم که چه کسی هستیم و چه جایگاهی در جامعه داریم. در عین حال، هر رفتاری، زمان و فضای خاص خود را دارد. به عنوان مثال، یک کلاس درس در اتاق غذاخوری تشکیل نمی‌شود، بلکه محیط خاص خود را نیاز دارد.

سازماندهی فضا، بیانگر رابطه میان بازیگران، اشیاء، مفاهیم و مردمان است. سازماندهی راحت و آزاد سرمایه در سطح جهانی و یا بورژوازی بین‌المللی، همگی از دستاوردهای فضا است.

در عین حال، زمان هم، آورنده ارزش و قدرت است. به عنوان مثال، در کشورهای سرمایه‌داری، شرکت‌های تولیدی ارزش کالای خود را بر مبنای زمانی که برای تولید آن صرف شده است محاسبه می‌کنند و این همان مفهومی است که مارکس از آن تحت عنوان "اقتصاد زمان" یاد می‌کرد. از نظر هاروی، هر مفهومی، زمان خاص خود را دارد. زمان، ارزش پول را هم مشخص می‌کند.

بنابراین، جهانی شدن از نظر دیوید هاروی بیانگر روابط اجتماعی بر مبنای ارزش و قدرت در سطح جهانی است.^{۱۱}

آنتونی گیدنز

از نظریه‌گیدنز، جهانی شدن، تشدید روابط اجتماعی جهانی است، به گونه‌ای که هر رویداد، تحت تأثیر رویدادهای دیگری که با آن فاصله دارند صورت می‌گیرد و برعکس. گیدنز عقیده دارد که در این فراگرد، نظام دولت ملی متحوّل می‌شود و ریشه این تحوّل در اروپا قرار دارد. دولتها، کنشگرانی هستند که در پهنه بین‌المللی و با سازمانهای دیگر فراملی در تعامل هستند. اینان به صورت هویت‌های جداگانه، پدیدار می‌شوند که تنها در

چارچوب مرزهایشان نظارت کمابیش کاملی دارند^{۱۲}. اما به موازات رشد نظام دولتی و تبدیل آن به نظام دولت ملی جهانی، الگوهای وابستگی متقابل چند جانبه توسعه می‌یابند؛ و شرکتهای میانه را هم فعال کرده و به صورت جهانی واحد سوق می‌دهند. در این حالت، کمیت دولتهای ملی هر روز کمتر شده، به گونه‌ای که امروزه شاهد بازیگران فراملی یا بدون حاکمیت^{۱۳} مانند سازمانهای بین‌المللی (به خصوص سازمان ملل متحد و سازمانهای وابسته به آن)، سازمانهای فرهنگی جهانی، شرکتهای چند ملیتی، جنبش‌های مختلف نظیر جنبش سبزه‌ها و جنبش‌های حقوق بشر جهانی، و در سطح سازمان نیافته، افراد می‌باشیم.

حوزه سیاسی

انقلابی که توماس کوهن در عرصه علوم پدید آورد، در عمل بیانگر این نکته بود که برای مطالعه علوم انسانی باید از رهیافت‌های بین پارادایمی استفاده کرد. به این مفهوم که نمی‌توان یک رهیافت مشخص را برای مطالعه حوزه‌ای خاص (نظیر روابط بین‌الملل) به کار برد.

بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۸۰ رهیافت بین پارادایمی کاربرد فراوان یافت؛ البته این رهیافت از اوایل دهه ۱۹۹۰ به رهیافت گفتمانی تبدیل شد و علت آن ناتوانی پارادایم سازی و یا شاخص سازی در علوم سیاسی و به خصوص روابط بین‌الملل بود.

سه رهیافتی که در حوزه سیاسی قصد پرداختن به آن را داریم، رهیافت رئالیسم، لیبرالیسم کثرت‌گرا، و تئوری نظامهای جهانی است. البته، برخی از نویسندگان نظیر آنتونی مک‌گرا^(۱) این تقسیم‌بندی را به گونه دیگری ارائه کرده و سه رهیافت را در قالب رئالیسم، لیبرالیسم کثرت‌گرا، و نئومارکسیسم مطرح کرده است می‌دانند که به لحاظ ماهیتی، تفاوت چندانی با تقسیم‌بندی نخست ندارد^{۱۴}.

نکته دیگری که باید مدنظر قرار دارد این است که بیان سه دسته نظریه‌ها، بیانگر

تمامی سنت سیاست جهانی نمی‌باشد، بلکه تنها بیان‌گر سنت فکری غالب در غرب، به عنوان خاستگاه نظریات جهانی شدن است. سه نظریهٔ زیر در بردارندهٔ پنج خصوصیت کلی است که در جهانی شدن مورد تاکید می‌باشد:

- ۱- ماهیت بازیگر.
- ۲- ماهیت فرآیند سیاسی.
- ۳- نظم سیاسی جهانی.
- ۴- الگوهای غالب روابط جهانی بر مبنای قدرت.
- ۵- فرآیند جهانی شدن.

رنالیسم

از دیدگاه رنالیسم، جهانی شدن تنها در قالب روابط قدرت قابل تفسیر است. جهان هم‌چنان مجموعه‌ای است که از تقسیمات سرزمینی بر پایهٔ دولت-ملت دارای عنصر حاکمیت. البته نوعی تعامل و ارتباط متقابل میان اقتصادها و جوامع پدید آمده است و آنان را بیش از پیش به هم وابسته ساخته است. اما، این امر همه سیستم دولتها را در بر نمی‌گیرد.^{۱۰} رنالیسم با وجود اعتقاد به وجود بازیگران دیگر در سیستم جهانی، نظیر سازمان‌های بین‌المللی، شرکتهای چند ملیتی و افراد، اما همچنان، دولتها را به عنوان بازیگران اصلی و مسلط قبول دارند. هیچ اقتداری بالاتر از اقتدار دولتها وجود ندارد و دولتها هم‌چنان بازیگران دارای حاکمیت هستند و جهانی شدن نمی‌تواند رقابت برای کسب قدرت سیاسی میان دولتها را از بین ببرد. بنابراین، از نظر رنالیستها سیستم جهانی، سیستم جهانی دولتها است. در عین حال، موازنهٔ قدرت هم چنان اصل سیاسی نظام بین‌الملل است. و دولتها کماکان به تهدید استفاده از زور علیه یکدیگر ادامه می‌دهند. جهانی شدن تنها می‌تواند جامعه، اقتصاد و فرهنگ زیستی را تحت تأثیر قرار دهد، ولی در سیستم دولتها تغییری نخواهد داد.^{۱۱} در این راستا، رنالیستها اهمیت قدرت نظامی را در شکل دادن به سیاست جهانی گوشزد می‌کنند.

بنابراین، رئالیستها در روند سیاست جهانی بر چهار نکته هژمونی، رقابت، نزاع و همکاری نهادینه تأکید دارند.

لیبرالیسم کثرت‌گرا

رهیافت لیبرالیسم کثرت‌گرا در باب سیاست جهانی، در عمل تصویری متفاوت از رئالیستها ارائه می‌دهد. آنان جهانی شدن را به منزلهٔ پایان یک دورهٔ تحوّل طولانی مدت سیاست جهانی دولت محور و ورود به دورهٔ جدید می‌دانند.^{۱۷} به اعتقاد آنها نظریات جهانی شدن با مطرح کردن دولت به عنوان یک بازیگر حاشیه‌ای و نه تنها بازیگر عرصهٔ بین‌المللی در اصل خط بطلانی بر نظریات واقع‌گرایان می‌کشند. آنان به تعهد بازیگران، و تفاوت آنان بر مبنای موضوع مورد نظرشان و همین‌طور انقلاب جهانی ارتباطات و تکنولوژی که به وسیله جهانی شدن فراهم آمده است توجه دارند. این امر به لحاظ فنی و اقتصادی باعث افزایش ارتباط میان جوامع شده و در عمل الگوهای مختلفی از روابط سیاسی را در جهان پدید می‌آورد که نظیر آن در گذشته وجود نداشته است. دولت‌ها دیگر واحدهای غیرقابل نفوذ نیستند، بلکه جهان به شبکه‌ای از ارتباطات تبدیل شده که با مدل دولت رئالیسم و یا مدل طبقاتی تئوری نظام جهانی شباهت ندارد. نظم در این سیستم جهانی، بر مبنای موازنهٔ قدرت تعیین نمی‌شود، بلکه بر اساس ارزشهای مشترک پذیرفته شده، و قواعد رفتاری است که باعث افزایش وابستگی متقابل میان جوامع می‌گردد. سازمانهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی در این رهیافت جایگاه مهمی دارند.^{۱۸} بنابراین، در رهیافت لیبرالیسم کثرت‌گرا، اقتصاد و قدرت تکنولوژی، مبانی اصلی قدرت در سیستم جهانی هستند.

تئوری نظام جهانی

اگر چه این تئوری در بسیاری جهات با دو نظریهٔ رئالیستی و لیبرالیسم کثرت‌گرا است، اما در برخی جهات تفاوت‌های کلی دارد. برای پیروان تئوری نظام جهانی، جهانی

شدن چیز جدیدی نمی‌باشد، بلکه بخشی از یک فرآیند طولانی مدت است. این رهیافت، مانند دورهیافت قبلی به وجود نظم در سیاست جهانی اعتقاد دارد. اما مانند رئالیستها آن را محصول قدرت نظامی نمی‌داند، و مانند لیبرالیسم کثرت‌گرا آن را محصول وابستگی متقابل تصور نمی‌کند. بلکه آنان نظم جهانی را نوعی نظم سرمایه‌داری بر مبنای ساختار جهانی تولید و مبادله میان شرکتهای فراملی می‌دانند. از نظر آنان، جهانی شدن پدیده‌ی جدیدی نیست، بلکه بزرگترین مرحله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری جهانی است. جهانی شدن هیچ تحول کیفی را در سیاست جهانی را مطرح نمی‌کند، بلکه تئوری‌ها و یا مفاهیم موجود را از بین نمی‌برد.

مهمتر از همه این است که جهانی شدن یک پدیده غربی است که توسعه‌ی سرمایه‌داری غربی را شدت می‌بخشد. صرف‌نظر از این که جهانی شدن نوعی جهان یکدست را پدید می‌آورد، شکاف میان مرکز، پیرامون و نیمه‌پیرامون، یا شمال و جنوب، را شدت می‌بخشد. در یک چنین ساختار جهانی شده‌ای، ما با دولتهایی مواجه هستیم که در بعد داخلی قطب‌بندی شده‌اند، به این معنی که بخش‌هایی از جامعه با سیستم سرمایه‌داری فراملی پیوند خورده، و بخش‌های دیگر در حاشیه قرار گرفته‌اند. بنابراین، گسترش سرمایه‌داری فراملی می‌داند از نظر آنان جهانی شدن چیزی نیست، بلکه بزرگترین مرحله‌ی توسعه سرمایه‌داری جهانی است. جهانی شدن هیچ تحول کیفی را در سیاست جهانی را مطرح نمی‌کند، بلکه تئوری‌ها و یا مفاهیم موجود را از بین نمی‌برد.

حوزه اقتصادی

از ابتدا، جهانی شدن در اقتصاد مطرح شد. در این راستا، تراکم زمان و مکان در بحث اقتصادی جهانی شدن کاربرد فراوان دارد و مباحث اصولی را مطرح می‌سازد. اکنون یک دنیای مشترک پدیدار شده است که از به وجود آمدن بازار جهانی زمانی و بازار جهانی مکانی حمایت می‌کند. در عین حال، مسئله‌ی زمان و مکان و تراکم آن فعالیت‌های اقتصادی مفهومی خاص می‌دهد. در گذشته، فعالیت‌های اقتصادی در سه حوزه

کشاورزی، صنعتی و خدماتی قرار داشت. ولی امروزه، ما وارد بحث اقتصاد کلان و اقتصاد سیاسی را مفهومی می‌کند و شکل می‌دهد. در گذشته، فعالیت‌های بدون ارزش اضافی، و تقسیم‌بندی فعالیت‌های زمانی، که در آن فاصله و مکان در نوع فعالیت مؤثر نیست و فعالیت‌های مکانی، که در آن فاصله و مکان در نوع فعالیت محدودیت ایجاد می‌کند، تبدیل شده است.

نکته دیگر این است پول نوعی عامل و منبع زمانی محسوب می‌گردد که نوعی همبستگی جهانی را ایجاد کرده و بر این اساس می‌توان سه حوزه را در جهانی شدن اقتصاد تشخیص داد:

۱- حوزه بازار

۲- انباشت منعطف در قالب شبکه بین‌المللی

۳- امور مالی و خدمات^{۱۹}

به عبارت دیگر، نظریه‌های جهانی شدن، تنها در قالب نظریه‌های سرمایه‌داری قابل تعریف و بررسی است و به نوعی پیوند سرمایه‌داری داخلی جهانی است. بنابراین، ما نوعی ادغام و تعامل اقتصاد داخلی در قالب تجارت بین‌المللی و سازماندهی تولید در ورای مرزهای ملی و در قالب شرکتهای چند ملیتی را داریم. بنابراین، در یک تعریف کلی می‌توان جهانی شدن اقتصاد را این گونه بیان نمود:

”جهانی پیچیده و بین‌المللی که به وسیله نیروهای غیرقابل کنترل بازار، هدایت شده و بازیگران اقتصادی و سازمانهای مهمی در آن وجود دارند که همکاریهای فراملی را بر مبنای سود خود متحول ساخته و در این بازار جهانی، هیچ دولت-ملی بر دیگری برتری ندارد.“^{۲۰}

سازمانهای بین‌المللی و جهانی شدن^(۱)

یکی از ارکان نظام بین‌المللی که نقش مهمی را در جهانی شدن بازی می‌کند،

سازمانهای بین‌المللی می‌باشند که تاثیرگذاری و تاثیرپذیری فراوانی را با خود همراه دارند. تکوین این سازمانها از قرن ۱۹ آغاز شده و در حال حاضر به عالیترین درجه خود رسیده بگونه‌ای که این قرن را قرن سازمانهای بین‌المللی نامیده‌اند.

اینس کلاد در کتاب "ارزیابی سازمانهای بین‌المللی" در قرن بیستم می‌گوید: "نهضت سازمان سازی در قرن بیستم، واکنشی است به پیامدهای هولناک و فرآیند دگرگونی‌های نظامی، به همراه افزایش قدرت نابودکنندگی جنگ که به ممانعت از آن بیشتر جلوه کرد... انزجار از جنگ یکی از مهمترین عوامل تشکیل سازمانهای بین‌المللی بوده است. و اما انقلابهای عظیم فنی، علمی، صنعتی از دیگر منشاءهای تشکیل این سازمانها می‌باشد که بسیاری از ابعاد زندگی در قرن نوزده و بیست را متحول ساخته... در ضمن نهضت سازمان بین‌المللی باعث تلاش دولتها در جهت نوسازی و اصلاح و تجهیز نظام بین‌المللی می‌شود^{۲۱}. کلود آلبرکلیر، سازمانهای بین‌المللی را به سه دسته تقسیم می‌کند^{۲۲}.

۱- سازمانهای بین‌المللی با اصلاحات گسترده جهانی

۲- سازمانهای بین‌المللی منطقه‌ای و قاره‌ای

۳- سازمانهای تخصصی

امروزه، تعدد متغیرهای نظام بین‌المللی به حدی رسیده که وسعت سازمانهای بین‌المللی از عضویت دولتها، به عضویت شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای آزادیبخش هم رسیده که خود به نوعی تفکر جدیدی را از نظام جهانی ارائه می‌دهند.

مسائلی که جهان جدید با آن روبروست عبارتند از:

۱- مسئله محیط زیست و حفظ آن.

۲- بحران غذا بخصوص در کشورهای آفریقایی و برخی مناطق جهان سوم.

۳- تلاش برای جلوگیری از بحرانهای قومی و جنگهای منطقه‌ای که پس از فروپاشی شوروی سابق شاهد آنها می‌باشیم.

۴- انفجار جمعیت.

۵- تعادل بازار اقتصاد جهانی.

در این راستا، بنابر عقیده صاحب‌نظران، پدیدار شدن نظام جدید جهانی پس از جنگ سرد، مبتنی بر حرکت به سمت همگرایی، باعث می‌شود تا سازمان ملل به عنوان ارگان اشاعه دهنده این فرهنگ و ایجاد نوعی اندیشه جهان وطنی پا به عرصه نظام بین‌المللی بگذارد.^{۳۳}

از لحاظ امنیتی، سازمان ملل به علت فقدان حاکمیت، اثربخشی تصمیماتش بستگی به میزان همکاری بازیگران دارد و بر این اساس توانسته در جهت تحقق بخشیدن به ماده منشور یعنی جلوگیری از برهم خوردن صلح و نظام بین‌المللی، بحرانها را تا حدودی کنترل نماید که این کنترل همیشه همراه با فرهنگی به صورت ارزشی می‌باشد و زمینه را برای انتقال نظم جدید آماده می‌کند است.

برای برقراری همگرایی نیز سازمانهای منطقه‌ای با کشف ارزشها و منافع منطقی یا منطقه‌ای سعی در هماهنگ کردن آنها در سطح خرد (منطقه‌ای) و سپس با ادغام سطوح سعی می‌کنند با توسعه همکاریهای بین‌المللی در زمینه موضوعات اقتصادی، فنی، علمی، اجتماعی، انسانی و بخصوص فرهنگی این هماهنگی را در سطح کلان انجام دهند و در یک جمله می‌توان گفت بخش عمده‌ای از این تحول بر عهده سازمانهای بین‌المللی است که آن را سر لوحه تزریق فرهنگ خود می‌دانند.

شرکتهای چند ملیتی^(۱)

از جمله عوامل دیگر که نقش مؤثری در تحول نظام بین‌المللی و جهانی شدن ایفا می‌کنند، شرکتهای جدید چند ملیتی می‌باشند.

از مهمترین ویژگیهای اقتصاد بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم، گسترش و توسعه چشمگیری فعالیت این شرکتهای می‌باشد و تأثیر این شرکتهای بدون وطن، بگونه‌ای است که بسیاری از اندیشمندان اقتصاد سیاسی، علاوه بر این که آینده جهان را متأثر از این

شرکتها می‌دانند، آنها را به گونه‌ای بازیگران بدون حاکمیت معرفی می‌کنند^{۲۴}. شرکت چند ملیتی شرکتی است که در جهت کسب حداکثر سود، فعالیت‌های تولیدی خود را به چندین کشور گسترش داده باشد. تصمیمات مربوط به شرکت چند ملیتی در شرکت مادر و در سطحی جهانی گرفته می‌شود و بیشتر سرمایه این شرکتها از سوی سهامداران کشوری که شرکت مادر در آن است تأمین می‌شود. شرکت‌های چند ملیتی با انحصارهای بین‌المللی به آن گروه از انحصارهای سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که عملکردشان خارج از مرزهای ملی نیز قرار می‌گیرد. شرکت‌های چند ملیتی که سرمایه‌شان به سرمایه‌داران چند کشور تعلق دارد و شرکت‌های یک ملیتی، یعنی انحصارهایی که سرمایه آنها به سرمایه‌داران فقط یک کشور تعلق دارد.

ریموند ورنون^(۱) استاد دانشگاه هاروارد عنوان می‌کند شرکت‌های چند ملیتی گروهی از کمپانی‌ها دارای ملیت‌های مختلف می‌باشند که با پیوندهای استراتژی و مدیریت مشترک به یکدیگر پیوند خورده‌اند^{۲۵}.

رشد این شرکتها، غالباً تحت نفوذ آمریکاست. وسعت حیطه عمل و قدرت، اگر آنها را به حدی رسانده که حداقل در زمینه مالی می‌توانند با بسیاری از کشورهای رقابت کنند. اگر حساب عملکرد (میزان فروش سالانه) را به عنوان معیار در نظر بگیریم، برای مثال ارزش کالاها و خدمات عرضه شده توسط آکسون^(۲) قدرتمندترین کمپانی نفتی، به طور قابل ملاحظه‌ای از ارزش کالا و خدمات تولید شده توسط سوئد بیشتر است و یا اولین تولیدکننده اتومبیل جنرال موتور در آمریکا از نظر اقتصادی وزنه‌ای چون هلند می‌باشد. به عنوان مثال: در سال ۱۹۷۸ کل فروش ۵۰۰ انحصار بزرگ آمریکائی به ۱۲۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ به ۸۹۸/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ رسید.

1- Raymond Vernon

۲- شرکت آکسون به تنهایی حرکت ۵۰۰ کشتی نفتکش خود را در ۱۱۵ بندر بزرگ نفتی بسوی ۲۷۰ مقصد واقع در ۶۵ کشور را اداره می‌نماید.

همین طور در آغاز سالهای ۱۹۷۰ بالغ بر ۷۳۰۰ شرکت فوق ملی در جهان سرمایه‌داری وجود داشت که با ۲۷۳۰۰ شعبه خارجی زیرمجموع ۱۶۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی را در دست داشتند.

از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۶ سرمایه‌گذاری مستقیم این گونه انحصارها در خارج از ۱۵۸ میلیارد دلار به ۲۷۸ میلیارد رسید.

یکی از عوامل اصلی و مهم تصمیم‌گیرنده در صنایع کشورهای توسعه نیافته حضور شرکتهای چند ملیتی است. صنایع کشورهای توسعه نیافته بشدت تحت نظر شرکتهای چند ملیتی است که در سال ۱۹۸۰-۸۵ شرکتهای مزبور موارد زیر را کنترل می‌کردند.

۷۶/۵٪ محصولات ساخته شده جهان

۸۰٪ تولیدات غیرفلزی

۹۰/۶٪ تولیدات صنعتی کشورهای توسعه نیافته

کتاب شمال و جنوب کمیسیون ویلی برانت می‌گوید، در شرایط فعلی کشورهای توسعه نیافته کمتر از ۹٪ تولیدات صنعتی جهان را در اختیار دارند. اگر حرکتی به وجود آید پیش‌بینی می‌شود سهم کشورهای توسعه نیافته در تولیدات صنعتی جهان در سال ۲۰۰۰ فقط به حدود ۱۳/۵٪ خواهد رسید.

شرکتهای چند ملیتی ۱۸ نوع کالای اساسی صادراتی کشورهای جهان سوم را که حداقل در یازده مورد آن یعنی ۸۵-۹۵٪ صادرات کشورها را تشکیل می‌دهند، تحت کنترل دارند.

در حال حاضر، ۱۵ شرکت چند ملیتی بیش از ۸۵-۹۰٪ بازرگانی جهانی پنبه را کنترل می‌کند. ۸۵٪ تا ۹۲٪ تجارت بین‌المللی تنباکو توسط ۶ شرکت چند ملیتی و ۷۵٪-۸۰٪ بازار موز توسط سه شرکت چند ملیتی و ۸۰٪-۸۵٪ کاکائو توسط ۵ شرکت چند ملیتی ۹۰٪-۹۵٪ نفت توسط ۷ شرکت چند ملیتی در انحصار و کنترل شرکتهای چند ملیتی می‌باشد.

در دست داشتن عوامل تولید و حجم عظیم نقدینگی و سرمایه باعث قدرتمندی

جهانی این شرکتها شده و آنان را به مهمترین عامل نقل و انتقال سرمایه در جهان مبدل نموده ۱/۳ فعالیتهای بین‌المللی اقتصادی توسط این شرکتها می‌باشد و ۵۰٪ کلیه فعالیتهای بین‌المللی را کنش متقابل بین‌بازیگران غیردولتی و دولتهای ملی تشکیل می‌دهد.^{۲۱}

شرکتهای چند ملیتی برای پیشبرد اهداف خویش بسیاری از مفاهیم را به گونه‌های دستخوش تغییر قرار می‌دهند و سنتهای جدید ایجاد می‌کند و توسعه این شرکتها و هدف تولید را در سطح جهان بصورت یک ویژگی اساسی اقتصادی در می‌آورد. مرزهای سنتی اهمیت خود را از دست می‌دهند و در کنار آنها محدوده‌های اقتصادی و جغرافیایی تازه‌ای ظاهر می‌شود که لزوماً تقسیمات ملی سیاسی سابق مطابقت ندارد. اما فواید سرمایه‌گذاری خارجی توسط این شرکتها زماین قابل تحقیق است که کشورهای میزبان از حداقل ساختار سیاسی اقتصادی مناسب در مفهوم وسیع برخوردار باشند. در غیر این صورت بدون شک نه تنها منافع متصور سرمایه‌گذاری خارجی ظاهر نخواهد شد. بلکه فشارهای تازه‌ای هم برای کشور سرمایه‌پذیر و هم برای سرمایه‌گذاران ظاهر خواهد شد. بنابراین، امروزه با مفهوم جدیدی به نام دیپلماسی شرکتها چند ملیتی روبرو هستیم که با سرعت در حال تحوّل است. این دیپلماسی هم توجه کشور میزبان می‌شود هم کشور مادر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طور کلی، چند خصیصه عمده را می‌توان در مورد شرکتها چند ملیتی عنوان نمود که همگی هماهنگ با کسب منافع می‌باشد.

۱- تلاش در جهت بین‌المللی کردن جامعه بشری از لحاظ سیاسی- فرهنگی (توزیع فرهنگ خاص)

۲- روند جهانی کردن اقتصاد.

۳- عامل نیرومند در جهت توسعه و نوسازی جهان.

۴- ایجاد مشاغل، فنون، تکنولوژی پیشرفته و آموزش علوم و فنون.

۵- این شرکتها با پخش و تلقین امکانات و محصولات خود به جهان و توزیع فرهنگ

یکسان و ایجاد همگونی سعی در منسوخ کردن جنگ بین‌المللی دارند.

۶- بین‌المللی کردن تولید^{۲۷}.

۷- با داشتن سه عامل اساسی حیات اقتصادی یعنی تکنولوژی تولید، تأمین سرمایه و بازاریابی و از جمله منطقه آسیایی جنوب شرقی که گامی است در جهت همگرایی.

شرکتهای چند ملیتی برای تحقق این موارد چند عمل انجام می‌دهند:

۱- سرمایه داران کشور میزبان را در اختیار می‌گیرند.

۲- اعمال نفوذ بر روی دولتهای متبوع انجام می‌دهند.

۳- تزریق فرهنگ مصرف‌گرایی و تجملات.

۴- اشاعه فرهنگ دولت متبوع از طریق در اختیار گرفتن رسانه‌ها و تکنولوژی ماهواره‌ای.

۵- در اختیار گرفتن سرمایه و بازار جهانی جهت ایجاد نوعی ارتجاع نسبت به نخبگان.

۶- نفوذ بر سیاست خارجی دولت متبوع برای هماهنگ سازی سیاستهای خود.

در نهایت، می‌بایست عنوان کرد که امروزه همزمان با تحوّل نظام بین‌المللی، وجود شرکتهای چند ملیتی را به عنوان یک متغیر نیمه مستقل می‌بایست پذیرفت که مقصود ما از دولت جهانی همین بازیگر جدید بدون حاکمیت، ولی دارای ابزار اعمال حاکمیت، میباشد که هم با تحولات نظام دگرگون می‌شود و هم خود نوعی تحول در نظام ایجاد میکند و قواعد جدید بوجود می‌آورد.

جهانی شدن و حاکمیت دولت‌ها

امروزه، موارد متعددی در جهان پدید آمده‌اند که حاکمیت دولت‌ها را در معرض خطر قرار داده است. از یک سو برخی مسائل نظیر کنترل شرکتهای عظیم جهانی، مسائل محیط زیست جهانی، و تجارت و بورس جهانی از دست دولتها خارج شده است و هیچ یک از اینان در داخل فضای سرزمینی انجام نمی‌گردد. دولتها، دیگر توانایی اعمال صلاحیت خود را به صورت کامل ندارند. تبادل اطلاعات رایانه‌ای، جریان تبادل فرهنگی، مسائل حقوق بشر جهانی، هیچ یک در داخل مرزهای دولتی و سرزمینی

نمی‌باشد. رسانه‌های جهانی، آموزش و زبان را تحت تأثیر قرار داده‌اند. انتقال الکترونیکی پول از دیگر مواردی است که از کنترل دولتها خارج شده است و خارج از کنترل دولتها صورت می‌گیرند.^{۲۸}

در عین حال، جهانی شدن، برخی جنبه‌های مهم فرهنگی و روانی حاکمیت را از بین برده است. گسترش شبکه‌های فراملی در عمل باعث شده است با بسیاری از مردم وفاداری خود را نسبت به دولت اداری جاکمیت از دست بدهند و تله کنفرانس‌ها، ارتباطات از راه دور جهانی، مسائلی نظیر نهضت‌های فمینیستی، دوره‌های آموزش مدیریت فراملی، اینترنت، پست الکترونیکی همگی نوعی فرهنگ جدید را القاء نموده‌اند. در کنار اینان، ارزشهای جدیدی هستند که مردمان در تمام جهان خواستار کسب آنان هستند. ارزشهایی نظیر رشد اقتصادی، حقوق بشر، استمرار محیط زیست و مقابله با دولت‌ها در قالب خود مختاری‌های محلی، همگی ارزشهایی در مقابل دولت و نظم وستفالی هستند.

البته جهانی شدن هنوز نتوانسته است که دولت را از بین ببرد. جهانی شدن توانسته است تجزیه مفهوم دولت، دگرگونی تکنولوژی، گسترش علم ارتباطات، مرکز گریزی و درجه انسجام بیرونی در شمال را ایجاد کند، اما در بسیاری موارد ما شاهد تحکیم پیوندهای دولت، استحکام پایه‌های فرهنگی، مرکزگرایی و مقابله با گسترش علم ارتباطات و سعی در بالا بردن درجه انسجام درونی در جنوب می‌باشیم.

در حقیقت دولتها از روند جهانی شدن سود هم می‌برند. آنان به این وسیله، حوزه فعالیت خود را بالا برده و توانایی‌های بیشتری می‌یابند. بر این مبنای، دو تحوّل عمده عبارتند از:

۱- دولت تحت تأثیر جهانی شدن پایه‌های خود را متحوّل شده می‌بیند. دولت منافع داخلی خود را بالا برده و با جهان خارج مقابله می‌کند. اما دولت جهانی شده، داخل و خارج را با هم مدنظر دارد و سعی می‌کند که از منافع جهانی در جهت منافع خود استفاده کند.

۲- جهانی شدن، جنگ میان دولت‌ها را کاهش می‌دهد و هنجارهای جهانی شده، دولت‌های خاصی را نمایان می‌سازد.

جهانی شدن و دموکراسی

دموکراسی یا به عبارت ساده آن حکومت مردم، مشروعیت اساسی نظم فعلی است. اگر چه، تعریف دموکراسی در طول تاریخ از یک سو به کشور دیگر متفاوت بوده است، اما امروزه تقریباً در قالب جهانی شدن نوعی توافق جمعی بر سر حکومت خوب و حکومت دموکراتیک وجود دارد^{۲۹}.

اولین نکته‌ای که باید بیان شود این است که جهانی شدن باعث افزایش دموکراسی شده است. نزاع و تنش بزرگی که بین دموکراسی و حاکمیت صورت گرفت، در نهایت برتری نسبی ارزشهای دموکراتیک را در بر داشت. در حالی که حاکمیت بیانگر استفاده انحصاری از قدرت است، دموکراسی آن را در قالب جمع تعریف می‌کند و از هرگونه تجمع قدرت در قالب نخبگان جلوگیری می‌کند. بنابراین، عده‌ای عقیده دارند که کم شدن حاکمیت، ارزش‌های دموکراتیک را و نه آناشسی را حاکم می‌کند^(۱).

در عین حال، جهانی شدن در روند خود باعث پیشرفت گردیده و هیچ روند نزولی را در پدیده‌ها موجب نشده است. اما در این میان، بازیگران فراملی هنوز از نوعی محدودیت در نتیجه اعمال حاکمیت رنج می‌برند. بسیاری بر این عقیده هستند که دموکراتیزه شدن و جهانی شدن دو روی یک سکه هستند. لیبرالیستها، طرفدار نوعی تحول جهانی دموکراتیک هستند که به دنبال سقوط کمونسیسم و آپارتاید و دیگر حکومت‌های تک حزبی در جهان رخ می‌دهد. رژیم‌های چند حزبی نه تنها اجازه فعالیت بیشتری را به مردم می‌دهد، بلکه دولت را نیز کنترل می‌کند. دولت‌های غیر دموکراتیک،

۱- برای مطالعه بیشتر می‌توانید به دو منبع زیر رجوع کنید:

- Kenneth N. Waltz. Theory of International Politics. New York: Random House Addison-Wesley, 1979.

- Hedley Bull. The Anarchical Society. London: McMillan & Co., 1977.

- ارزش‌های حقوق بشر را سرکوب می‌کنند. اما دموکراسی این ارزش‌ها را می‌آموزد. دموکراسی در اصل، دولت‌ها را در جهت ورود به جامعه جهانی شده تجهیز می‌کند.
- ۱- جهانی شدن، دستیابی به دموکراسی در داخل یک دولت را فراهم می‌آورد و برعکس.
 - ۲- نهادهای جهانی از اعمال شدت برخی دولت‌ها علیه دموکراسی رنج می‌برند و سعی در اشاعه هنجارهای دموکراتیک و اعمال فشار جهانی علیه این دولت‌ها دارند.
 - ۳- نهضت‌های اجتماعی جهانی و برخی سازمان‌های بین‌المللی وظیفه هنجارسازی دموکراسی را بر عهده دارند.

جهانی شدن و جامعه مدنی جهانی

جامعه مدنی جهانی، مفهومی متعلق به عصر دگرگونی روابط بین‌الملل است. اگر تعریف جامعه مدنی در بعد داخلی آن جامعه‌ای است متشکل از گروه‌های ارادی، داوطلبانه، مستقل و خودگردان، که با هدف پیشبرد منافع، علایق و سلیقه‌های افراد عضو تشکیل می‌شود و مجموعه این گروه‌ها بر اساس قواعد و مقررات مشخص و روشن در شبکه‌ای از روابط مبتنی بر روی مسالمت‌جویی، اخلاق مدنی، مدارا و تساهل، همزیستی و همکاری، با یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند^۳، هدف جامعه مدنی جهانی ایجاد جامعه‌ای جدای از دولت‌های دارای حاکمیت و رژیم‌های بین‌المللی است. جامعه مدنی جهانی، انسان‌ها و گروه‌ها را در درون رشته‌ها و انجمن‌ها گردآوری می‌کند، بدون آنکه به هویت آنان به عنوان شهروندان خاص یک واحد سیاسی خاص توجه کند و خارج از کنترل سیاسی-ملی یک واحد ملی است. انجمن‌های مستقل و دارای اراده جامعه مدنی جهانی، شامل سازمان‌های مذهبی، سازمان‌های خصوصی-تجاری، اطلاعات و رسانه‌ها، سازمان‌های تحقیقاتی و آموزشی و سازمان‌های غیردولتی می‌باشد. حیات در آنان و برای آنان، جدا از سیستم دولت، تشکیل آنان و رای دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت صورت گرفته است. این مفهوم، حوزه‌های عمومی و وقار انسانی و انتخابات فرهنگی را در انجمن‌های خودگردان را در بر می‌گیرد. کار این نهادهای

غیردولتی، تولید و اشاعه حمایت از هنجارها و ارزش‌های مشترک انسانی است. دو نیروی قدرتمند در میان این جامعه جهانی، بازارهای سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد فراملی و جنبش‌های حقوق بشر بین‌المللی است. به وسیله کمک جوامع و رژیم‌های اطلاعاتی، این دو ابزار منفعتی جهانی در جهت تغییرات داخلی بسیاری از دولتها دارای حاکمیت فعالیت می‌کنند.

بنابراین، روند جهانی شدن، تغییرات زیادی در کشورهای توسعه نیافته ایجاد می‌نماید. نوع نگرش کشورها به تحولات بین‌المللی تغییر کرده و ساز و کارهای جدیدی برای تصمیم‌گیری به وجود آمده است و کشورهایی که در ایجاد و تسریع این روند مشارکت داشته‌اند طبیعتاً از مزایای آن بهرمنند می‌شوند.

پدیده جهانی شدن فرآیندی است که همه ابعاد زندگی انسانها، مرزها، سرزمین‌ها، فعالیت‌های مختلف بشری را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را تحت تأثیر قرار خواهد دهد.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Sulayman Nyang (1998). "Conceptuizing Globalization". The American Journal of Islamic Social Sciences, Vol 015. No 3. P. 129-130.
- ۲- اسعد اردلان. (۱۳۷۹). "پدیده جهانی شدن و حقوق فرهنگی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۴، ش ۳. ص ۴۸۴.
- ۳- جیمز اچ، میتلن. (مرداد و شهریور ۱۳۷۹). "بازاندیشی در تقسیم بین‌المللی کار در شرایط جهانی شدن"، ترجمه، بهروز علیشیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال ۱۴ ص ۱۶۹.
- ۴- عادل، عبدالحمید علی. (مرداد و شهریور ۱۳۷۹). "جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم"، ترجمه سید اصغر قریشی، ماهنامه، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال ۱۴، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۱۵۳.
- ۵- رابرت کوهن و جوزف نای (تابستان ۱۳۷۹). "جهانی شدن تازه‌ها و دیرینه‌ها"، ترجمه شهرام فرسائی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۴، ص ۳۷۶.
- ۶- مارشال مک لوهان. (۱۳۴۵). "آئینه‌های جیبی آقای مک لوهان". ج ۲، ترجمه ابراهیم رشیدپور، تهران: انتشارات رادیو و تلویزیون، ص ۳۸.
- ۷- مکتب اهل مدرسه اسکولاستیک - مکتب اسکولاستیک سراسر قرون وسطی در اروپا تسلط داشت که در حقیقت سدی نفوذناپذیر در راه پیشرفت علم و دانش به شمار می‌رفت. زیرا به موجب مکتب اسکولاستیک هیچ دانشمندی حق نداشت نظری اظهار کند که کوچکترین مغایرتی با مندرجات کتاب مقدس داشته باشد.
- 8- Reter Hamilton. Taclott Parsons. (1983). London: Routledge. P. 22-31.

- 9- Ankie Hoogvelt, *Ibid*, p. 120.
- 10- Ankie Hoogvelt, *Ibid*, p. 120.
- 11- Ankie Hoogvelt, *Ibid*, p. 120.
- 12- Anthony Giddins." *Consequences of Modernity*". Cambridge: Polity Press, 1990, p, 86.
- ۱۳- جیمز روزنا، (۱۳۷۰)، *آشفتگی جهانی، دیدگاه‌های نوین در تئوری روابط بین‌الملل!* (گردآورنده) مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ص ۴۷-۳۹.
- 14- Anthony MsGrew. *Goblitics*.(1992).Cambridge: Polity. p. 12.
- 15- John Baylis & Steve Smith.(1997). *Globalization of World Politics*. London: Oxford University Press. p. 6.
- 16- Anthony McGrew, *Ibid*, p, 14.
- 17- John Baylis, *Ibid*, p, 7.
- 18- Anthony McGrew, *Ibid*. p, 16.
- 19- Ankie Hoogveli, *Ibid*, p. 121.
- 20- Phinta thopson *Globalitation in Question* London. Polity 1996. P. 195.
- ۲۱- اینس کلاد، (۱۳۶۹). "ارزیابی سازمانهای بین‌المللی در قرن بیستم". ترجمه فرهنگ رجایی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۷ و ۱۹.
- ۲۲- کلود آلبر، کلیار، (۱۳۷۱). "سازمانهای بین‌المللی". ترجمه هدایت‌الله فلسفی. تهران: نشر فاخته، ص ۲۶-۲۳.
- ۲۳- اسماعیل، ابراهیم‌زاده. (شهریور ۱۳۷۰). "تأثیر عوامل نظام بین‌المللی بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی"، *مجله سیاست*، ص ۱۴.
- ۲۴- اسماعیل، ابراهیم‌زاده همان مقاله، ص ۱۵۷۶.
- ۲۵- قادری، سیدعلی (۱۳۷۰). "مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم". تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۸۰.
- ۲۶- اسماعیل، ابراهیم‌زاده همان مقاله، ص ۱۵۸۱.
- ۲۷- بهنام مجتهدی، ایرج. (خرداد و تیر ۱۳۴۷). "شرکتهای چند ملیتی در صحنه اقتصاد جهان". *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۸۲-۸۱، ص ۹۹.
- 28- Keohane, Robert O & Joseph S Nye Jr.(1988)". *Power & Interdependence in the Information Age*". *Foreign Affairs*, Vol 77, no 5, September / October, P. 65.
- 29- Fenneed Zakaria.(1989). *The Rise of Illiberal Democracy*. *Foreign Affairs*, Vol 76, No. 4.
- ۳۰- محمدی، مجید. (۱۳۷۶). "جامعه مدنی به منزله روش". تهران: نشر قطره، ص ۳۱۲.